

دین زدایی به نام «معنویت»

عباسعلی براتی

نتیجه‌ای جز سستی و افسردگی نداشته و کمتر کسی می‌تواند این راه را ادامه دهد. پیامبران الهی که برنامه‌های آنان از وحی الهی سرچشمه می‌گیرد، برای هر دو بخش انسان، برنامه آورده‌اند و خواهان کمال ممکن انسان هستند. خداوند بزرگ، یگانه انسان‌شناسی است که از تمام زوایای تن و روان انسان آگاه بوده و خواسته‌های انسان را با دقت کامل می‌شناسد و خود به این نکته تذکر می‌دهد، و می‌فرماید:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾. (۱)

«آیا کسی که موجودات را آفریده از حال آنها آگاه نیست در حالی که او از

انسان موجودی است مرگب از تن و جان، ماده و معنی، و هر یک برای خود غذای خاصی می‌طلبد. انسان کامل آن است که هر دو را به خوبی بشناسد و نیازهای هر دو را برطرف کند. دعوت به ماده‌گرایی و غفلت از معنویت، تا حدی می‌تواند پایدار باشد ولی سرانجام، فرو می‌پاشد، زیرا تنها به بعد مادی انسان توجه دارد. مارکسیسم هشتاد ساله با تمام ابزار و تبلیغات، دل خسته شد و از هم فرو پاشید. بار دیگر مردم به کلیساهای و مساجد پناه بردند و «دین» از نو رونق گرفت.

هم‌چنان که دعوت به معنویت به معنی رهبانیت و دیرنشینی و دوری از لذت‌های مشروع و خواسته‌های بدن نیز،

جداسازی آنها به مصادیق هر دو پی ببریم؟ این افراد، راحت طلبی و زندگی حیوانی را که در آن همه غرائز اشباع شود و ناملایماتی نباشد، «معنویت» پنداشته‌اند.

شکی نیست که این گروه با ترویج چنین معنویتی، هدفی جز دین زدایی و دور کردن مردم از «معنویت» واقعی ندارند. و آنان در حقیقت به سان کسانی هستند که از چاله برون آمده و به چاه افتاده‌اند. گویا از فروپاشی کمونیسیم پند نگرفته، بار دیگر همان «مادیگرایی» را با لعاب زیبای «معنویت» وارد جامعه می‌کنند.

معنویت منهای دین

خوشبختانه این گروه، در لابلای سخنان خود، از این هدف نامبارک خویش پرده برداشته‌اند و می‌گویند: «دین و معنویت دو پدیده متغایر و با هم متفاوتند. شرط معنویت، تعلق خاطر داشتن به یک دین و مذهب خاص نیست، معنویت از نظر تعلق خاطر و عدم

اسرار دقیق با خبر و آگاه است؟!». پس از فروپاشی شوروی، که بر اساس «مادی‌گری» و «ماده پرستی» و «جز ماده نخواهی» استوار بود، گروهی بر آن شدند که «معنویت» را در میان بشر ترویج کرده و نوعی تعادل بین ماده خواهی و معنویت‌گرایی پدید آورند. مسلماً چنین اندیشه‌ای یک اندیشه «انسان‌گرایانه» است و نباید آن را تأیید کرد ولی در همین حال عده‌ای، باز تحت تأثیر همان مادی‌گرایی قرار گرفته و معنویت را به گونه‌ای تعریف می‌کنند که خود، مادی‌گرایی و خودخواهی است، مثلاً می‌گویند:

«معنویت، یعنی احساس آرامش، شادی، امید، رضایت باطن داشتن، و با درون خود، کشمکش نداشتن». و در جای دیگر: «به نظر من، معنویت مواجهه با جهان هستی است که در آن، شخص، روی هم رفته با رضایت باطن زندگی می‌کند».^(۱)

اگر به راستی معنویت همین است، پس مادیت کدام است؟!

آیا شایسته نبود که آنان، مادیت و معنویت را قبلاً تعریف کنند تا با

۱. کتاب هفته، شماره ۱۰۵، مورخ ۲۱ دیماه

تعلق خاطر به یک دین خاص بی اقتضا ولا بشرط است و امکان دارد انسانی متدین باشد، اما معنوی نباشد یا معنوی باشد. اما متدین نباشد».

ولی در واقع، «معنویت» عبارت از این است که انسان معتقد باشد که این جهان ظاهر، جهان باطنی، در دل خود دارد و زندگی این جهان، مقدمه زندگی پسین است و تمام کارهای انسان، در آن جهان مورد بازخواست قرار گرفته، فضیلت‌ها و نیکوکاری‌ها، پاداش، و رذیلت‌ها و بدکاری‌ها کیفر می‌یابد و سازمان زندگی مادی و معنوی انسان، زیر نظر خدای بزرگی است که خدای هر دو جهان می‌باشد. فرد متدین کسی است که از صمیم دل این معانی را بپذیرد. طبعاً معنویت نمی‌تواند از «دین» جدا باشد. توگویی هر دو، دو روی یک سکه‌اند که گاهی نامش «دین» و گاهی نامش «معنویت» است.

فردی که «معنویت» را به احساس آرامش، شادی، امید و رضایت باطن و نداشتن کشمکش تعریف می‌کند، ارزش‌های مادی را با معنویت خلط کرده و آنچه می‌گوید نوعی ارزش مادی

است که برای تن و زندگی مادی انسان، بسیار ارزشمند است ولی این، ارتباطی به معنویت و تعلق انسان، به غیر عالم ماده و کار و کوشش برای آن، ندارد.

از زمان‌های دیرین، حکیمان، مثلی دارند که می‌گویند: «تعرف الأشیاء باضدادها» (هر چیز را در مقایسه با ضد آن می‌توان شناخت).

هرگاه، معنویت همان باشد که در سخن این نویسنده آمده پس ضد معنویت چیست؟ طبعاً خواهد گفت جایی که در آن، آشوب و اندوه و نومیدی و ناخشنودی از زندگی وجود داشته باشد ولی زندگی بشر در این جهان، به هر حال، گاهی با رضایت و گاهی با نارضایتی همراه است و دیندار و بی‌دین، و انسان معنوی و مادی در این وجه، با هم برابرند.

در حالی که در تعریفی که ما از «معنویت» کردیم «ضد معنویت» کاملاً روشن می‌شود، یعنی انسانی که فقط هستی را با ماده مساوی بداند و زندگی مادی را با پایان راه بیندارد و برای اعمال بشر، در جهان دیگر، پاداش و کیفری نشناسد، این همان زندگی مادی است که

اکنون سخن در باره این نویسنده گمراه و گمراه کننده‌ای است که می‌خواهد معنویت دینی را از دلها برکند و معنویت مادی را که سرچشمه این همه فسادها و کشتارهاست جایگزین آن سازد.

معنویت‌های کاذب

همان طور که یادآور شدیم، معنویت واقعی فقط در شرایع آسمانی یافت می‌شود که بر پایه تعالیم وحی استوار باشد، ولی باید توجه نمود که امروز، گروهی شیاد، دام‌های وسیعی را برای شکار جوانان، تحت عنوان دعوت به معنویت و عشق به خدا گسترانیده، گاهی از طریق مواد مخدر، آنها را به دام می‌افکنند که مصرف کننده خود را در یک جهان وهمی که سراسر آرامش و شادی و امید و رضایت کاذب باشد، فرو می‌برد و گاهی از طریق دعوت به عشق، دلها را از عشق به خدا و پای بندی به فرائض و وظایف دینی خالی می‌سازند. چه زیبا می‌گوید قرآن، آنگاه که از گروهی انتقاد می‌کند که هوا و هوس را به جای خدا نهاده و به جای پرستش او، هوا و هوس را می‌پرستند، و ﴿أرأیت من

جز خشونت و خودخواهی و چیز دیگری نیست. بشر امروز در جهنم ماده‌گرایی می‌سوزد، یعنی گروه‌های فشار که به اصطلاح «لابی» نامیده می‌شوند، برای زندگی شخصی خود که همراه با آرامش و شادی و امید و رضایت باطن و به دور از کشمکش باشد، ملتها را به جان هم انداخته و از این آب کدر و گل آلود، بهترین ماهی‌ها را شکار می‌کنند و انگیزه آنان از این آشوب، جز همان ارزش‌های مادی چیز دیگری نیست. این چه معنویتی است که چنین ویرانگری‌ها و نسل کشی‌هایی را به دنبال دارد؟ و رضایت خاطر عده‌ای معدود در آن به بهای نابودی و گرسنگی و جنگ و بیماری برای میلیون‌ها انسان دیگر به دست می‌آید؟ در تاریخ، می‌خوانیم: حجاج بن یوسف، سعید بن جبیر را احضار کرد و گفت: مهر علی را از دل بیرون کن تا تو را آزاد کنم، گفت: ای امیر! دل انسان به مانند کاسه‌ای است که باید چیزی در آن قرار گیرد و نمی‌تواند خالی باشد، بهتر از علی را به من نشان بده تا مهر علی را از دل برکنم و مهر او را جایگزین سازم.

اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ
وَكَيْلًا»^(۱)

«آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را خدای خود برگزیده؟ آیا تو می‌توانی او را هدایت کنی یا به دفاع از او برخیزی؟».

درست این آیه بر همین گروه تطبیق می‌کند که معنویت را منهای دین پنداشته و آن را به آرامش و شادی، امید و رضایت باطن و نداشتن کشمکش تفسیر می‌کنند، که اتفاقاً خواسته همه سرکرده‌های بزرگ فساد و ماده‌پرستی در جهان همین است.

تفاوت‌های موهوم دیانت و معنویت

یکی از این گروه نویسندگان، در مقام نظریه‌پردازی، در شرح تفاوت‌های دیانت و معنویت، شش وجه بیان می‌کند که ما، در این جا آنها را یکی پس از دیگری مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. می‌گوید: «دین با تاریخ عجین است ولی معنویت نیست، مثلاً کسی نمی‌تواند مسیحی باشد الا به بکرزایی مریم، شام آخر، به دار آویختن عیسی

وزنده شدن او پس از سه روز، اذعان و ایمان داشته باشد، اما معنویت کمترین اتکایی به حوادث تاریخی ندارد، بلکه متکی بر تجربه‌های فردی است، یعنی به جای اینکه بگوییم این سخن از کیست می‌گوییم: الآن آن را می‌آزمایم تا ببینیم موفق است یا ناموفق»^(۲).

نقد

نویسنده، مسیحیت کنونی غربی رنگ گرفته را مطرح می‌کند که با تاریخ عجین شده است، ولی مسیحیت واقعی که دین الهی است پدیده‌ای است که از عالم بالا بر قلب مسیح نازل شده و ارتباطی به این پندارها ندارد، نه بکرزایی مریم جزء آیین مسیح است و نه شام آخر و به دار آویخته شدن او و نه زنده گشتن او پس از سه روز.

دین یک چشمه فیاض و جوشان است که از عالم وحی بر قلوب انبیا نازل شده و پایه‌های آن را مسائل عقلانی و برهانی و احیاناً در فروغ، امور تعبیدی

۱. فرقان/۴۳.

۲. کتاب هفته، شماره ۱۰۵، درباره هرمنوتیک قرآن و تعارض‌های عقل جدید و وحی؛ وبلاگ نیلوفر.

تشکیل می‌دهد و هرگز بر پایه مسائل تاریخی استوار نیست، و اگر هم به تاریخ اشاره می‌کند، به عنوان پند و نصیحت است، نه اینکه باید به آن عقیده پیدا کرد. فردی که دین و معنویت را چنین تعریف می‌کند؛ خود، تحت تأثیر متکلمان جدید غربی است که سخنان آنان با آب و هوای غرب که در آیین مسیحیت، آنها را رکن دین می‌دانند پرورش یافته و متناسب با همانجاست، ولی بدبختانه نویسنده شرقی که در دامان اسلام و مسلمانان بزرگ شده بدون توجه به این ناهماهنگی، همان نسخه را برای ما می‌پیچد و از شرایط حاکم بر هر دو منطقه ناآگاه است!!

در دورانی که حزب توده در ایران، پس از شهریور هزار و سیصد و بیست، قدرت یافت، درست، همان مارکسیسم قرن نوزدهم را ترجمه کرده و افکار متناسب با اروپای صنعتی را در ایران ترویج می‌کردند، در حالی که توجه نداشتند که مشکل ما آن نیست که آنان می‌پندارند. مشکل در جای دیگر است!!

۲. می‌گوید: «دین عقلانی نیست، و متکی به تعبد و تقلید است و اما

معنویت، عقلانی و آزمون‌پذیر است». این گفتار نیز، نتیجه نسخه پیچی از کتابهای غربی است. مسیحیت غربی همان است که او می‌گوید و متکی است بر تعبد و تقلید. اساس مسیحیت، «تثلیث» در عین وحدت است که هیچ انسان ذی شعوری به این تناقض تن نمی‌دهد ولی آنها می‌گویند مسأله تثلیث مسأله ایمان است، علم و برهان به آن راه ندارد، ایمان بیاور تا بفهمی!! در حالی که دین واقعی می‌گوید: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^(۱): «بگو دلیل خود را بیاورید اگر راستگو هستید...».

از این بگذریم، اینکه می‌گوید: معنویت، عقلانی و آزمون‌پذیر است، لازمه آن، نوعی هرج و مرج در معنویت است، زیرا آزمون هر فردی نسبت به محیط خود، متفاوت است. تجربه انسان فقیر و آفریقایی و آسیایی به گونه‌ای است و تجربه انسان غربی مرفه و آسوده به گونه‌ای دیگر. اگر بنا باشد معنویت را به نخ آزمونها ببندیم آشوبی در معنویت پدید می‌آید که هیچگاه نمی‌توان آن را

کنترل کرد.

۳. می‌گوید: «همه ادیان تاریخی، در دوران پیشامدرن ظهور کرده‌اند و پیش‌انگاره‌های معرفت‌شناختی و اخلاقی آنها برای انسان متجدد، بعضاً قابل فهم، یا قابل قبول نیست، اما معنویت، پدیده‌ای نوظهور و متعلق به دوران مدرن است و برای انسان مدرن، قابل قبول است».

نقد

اکنون جویا می‌شویم کدام پیش‌انگاره‌های معرفت‌شناختی و اخلاقی آنها برای انسان متجدد قابل فهم و قابل قبول نیست. چرا انگشت روی چنین گزاره‌ها نمی‌گذارد و کلی‌گویی می‌کند؟ اساس دین را اعتقاد به خدا و روز رستاخیز و پیام آوران خدا تشکیل می‌دهد، هیچ یک از آنها بر خلاف عقل انسان دیروز و امروز نیست.

اینها یک رشته اصولی است که هر چند در گذشته مطرح شده اما هرگز مقید به تاریخ و زمان و مکانی نیست، عیناً مانند جدول ضرب و قانون ارشمیدس و قضیه فیثاغورث که پیوسته بر تارک اعصار می‌درخشند چون

واقعیت آنها پیراسته از مکان و زمان هستند هر چند بیان و تشریح آنها در ظرف زمان بوده است. هرگاه تاریخی بودن یک حقیقت، مایه کاستی است، خود همین معنویت جدید و عقلانیت جدید نیز متعلق به دوران جدید است، یعنی متعلق به تاریخ است، زیرا تاریخ، فقط به معنای گذشته نیست، بلکه زمان است که در گذشته و حال و آینده صدق

می‌کند و چه بسا نسل بعدی که مدرن‌تر خواهد بود، این معنویت جدید را به دور انداخته و بگوید بوی کهنگی از آن می‌آید و باید طرح نوی بریزیم!!

از این گذشته در سطور آینده خواهیم دید که همو، معنویت را گوهر دین می‌داند که از دین جدا نشدنی است و خود او می‌گوید که دین در گذشته هم وجود داشته است؟ و از سوی دیگر در همین فراز گفت که «معنویت، پدیده‌ای نوظهور و متعلق به دوران مدرن است کدام را باور کنیم؟!»

۴. می‌گوید: «در هر دینی یک دسته امور بومی و غیر جهانی وجود دارد، در صورتی که اگر دین در تاریخ و جغرافیای دیگری ظهور می‌کرد، آن امور در آن

اما معنویت با تعریف وی، از آغاز تا پایان نمی تواند دور از مختصات تاریخی و جغرافیایی خود باشد، مثلاً مسأله «ناسیونالیسم» و ملی گرایی به معنی خود برتر بینی هر ملت و تحقیر ملت‌های دیگر، پدیده‌ای است مدرن که هنوز هم نازیهای آلمان و برخی از کشورهای دیگر به آن افتخار می کنند. آیا این معنویت، از مختصات جغرافیایی و تاریخی آزاد است!!!

۵ می گوید: «همه ادیان و مذاهب از سویی یک سلسله افتراقات و اختصاصاتی و از دیگر سو یک سلسله اشتراکات دارند ولی معنویت پیام مشترک ادیان و به تعبیر دیگر گوهر دین است».

نقد

در گذشته وی، دین و معنویت را با یکدیگر متغایر و متباین شمرد ولی در اینجا آن را جوهر ادیان و گوهر همه آنها می داند. هر دینی که منطقه‌ای باشد، اختصاصات آن مایه حیات آن شمرده می شود، ولی آیین جاودان، به سان آیین اسلام، آیینی است که بر تمام منطقه‌ها و قاره‌ها قابل انطباق است، زیرا همان طور

نبودند. ما باید این امور بومی و تاریخی را فرو بریزیم اما معنویتها از مختصات جغرافیایی و تاریخی تهی و بری هستند».

نقد

نویسنده میان اصول و قوانین دینی که فراتاریخی و فراجغرافیایی است با مقرراتی که تابع شرایط زمان و مکان هستند فرق نمی گذارد. در بخش نخست، بومی و غیر بومی، قابل تصور نیست، زیرا مطابق فطرت و آفرینش انسان است که در همگان، یکسان می باشد، مثلاً دعوت به توحید، ووارستگی انسان از خضوع در برابر مخلوق، گسترش فضایل انسانی چون عدالت و نوع دوستی، و دوری از زشتی‌های اخلاقی، مانند سلطه طلبی، خودخواهی، و غیره، اینها یک رشته اصولی است که با آفرینش انسان هماهنگ بوده برای خود، زمان و مکان و تاریخ و جغرافیایی نمی شناسد و فقط بخش بسیار کمی از مقررات است که تابع زمان و مکان می باشد و خوشبختانه دست رهبران دینی در هماهنگ کردن آن با شرط مکان و زمان باز است.

که گفته شد قوانین متکی بر فطرت به خاطر ثبات فطرت، ثابت است، و اما مقررات، قابل تغییر و دگرگونی است، مثلاً اسلام، خواهان گسترش علم و دانش است ولی ابزار آن، در هر منطقه با یکدیگر فرق داشته و لذا دست انسان‌ها در این ابزار و آلات باز است و تقیدی در کار نیست.

اسلام، زناشویی را محترم شمرده و صیانت ایمان را در زناشویی می‌داند، ولی کیفیت زندگی آنان تابع شرایط زمان و مکان آنهاست.

۶. می‌گوید: «در معنویت همه آن چیزی که محل توجه است صداقت و جدیت است، یعنی همه سخن در معنویت این است که جدی باش و صادق، مهم نیست که اگر با کمال صداقت سلوک کردی چه نتیجه‌ای حاصل خواهد شد، فرایند سلوک تو باید فرایندی همراه با جدیت و صداقت باشد».

نقد

اگر واقعاً معنویت بر نخ صداقت و جدیت بسته شده باشد و با فرآورده آن،

کاری نداشته باشیم، سبب می‌شود، هر فردی که گناه و تجاوزی را با کمال جدیت و صداقت انجام می‌دهد، معنویت داشته باشد! قمار بازان با کمال جدیت و صداقت، همه چیز خود، حتی همسر و... را می‌بازند و لذا لقب قمارباز پاکباز به خود می‌گیرند، مردی که معتقد است اگر اموال مردم را بدزدد و به ایتام و بیچارگان بدهد کار خوبی کرده، چون با جدیت و صداقت این کار را انجام داده، و می‌گوید: من در مقابل دزدی، یک گناه ولی در برابر کمک به نیازمندان، به ده پاداش می‌رسم، یا کسی که می‌خواهد با جدیت و صداقت با فحشا و هرزگی، دلها را شاد سازد، آیا می‌توان کار او را «معنویت» نام نهاد؟

ما از نسل جدید روشنفکر که خواهان نوآوری و نواندیشی اما در پرتو قوانین اخلاقی و عقلانی است، شرمنده‌ایم که این نوع اندیشه‌ها را که هیچ پایه فلسفی و علمی ندارد، به عنوان افکار نو در عصر مدرن مطرح می‌شود و ما ناگزیر می‌شویم آنها را نقد کنیم!